

روانشناسی و فقه الحدیث

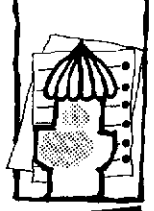
دکتر محمود گلزاری

پنجمین نشست حدیث‌پژوهی، با عنوان «روانشناسی و فقه الحدیث» به همت مرکز تحقیقات دارالحدیث، به تاریخ ۱۳۷۸/۴/۲۰ در مدرسه عالی دارالشفای برگزار گردید. میهمان این نشست، دکتر محمود گلزاری، روانشناس بالینی و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی بودند.

متن حاضر، حاصل این نشست است، با اندکی تلخیص و ویرایش.

بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت سروران و عزیزان، درباره ارتباط روانشناسی و حدیث، یا بهتر بگوییم استفاده‌ای که روانشناسی می‌تواند از حدیث بکند، و نیز این که چگونه می‌توانیم از طریق قرآن و حدیث بر غنای علوم انسانی جدید بیفزاییم، نکاتی عرض می‌کنم.

در مورد حدیث و فقه الحدیث، از ارائه تعریف و بحث درباره آنها مستغنی هستیم. به هر صورت، همه ما به عنوان شیعه مسلمان، معتقدیم که اگر ثابت بشود گفتاری از پیشوایان معصوم است - و حتی بالاتر و وسیع تر از گفتار، آنچه در تعریف سنت می‌گویند: قول و فعل و تقریر معصوم (ع) که قطعی الصدور باشد -، عدل قرآن کریم است و برای ما



حجّیت دارد. حدیث، نه فقط در حوزه مسائل فقه، اگر حجّیت داشته باشد، در همه زمینه‌ها راهگشای انسان در شناخت خود، هستی و ارتباطش با آنهاست. فقه الحدیث هم به عنوان قسمتی از علوم حدیث، به همین بررسی متن حدیث و دلالات حدیث، عنایت دارد. بحث در این است که ما حالا از روانشناسی چه استفاده‌ای می‌توانیم بکنیم؟

در دایره بحث روانشناسی، لازم است که توضیح بیشتری بدهم؛ چون حدیث و فقه الحدیث، در تخصص علمای حدیث است؛ اما در مورد روانشناسی، هر چند که احتمالاً عدّه زیادی از شما از آن آگاهی‌هایی دارید، اما توضیحات مختصری لازم است.

ما سال‌ها قبل، درسی را در دانشگاه داشتیم به نام «تاریخچه مکاتب روانشناسی». بنده برای دانشجویان ترم‌های سوم کارشناسی، پرسش‌نامه‌ای را تنظیم کرده بودم که ده سؤال داشت و به دانشجویان گفتم که علاوه بر این که خودشان جواب می‌دهند به حدّ اقل بیست نفر از مردم عادی، چه تحصیل کرده و چه غیر تحصیل‌کرده، بدهند و این کار را جزئی از درس و تکلیف آنها قرار دادم.

یکی از این سؤال‌ها این بود که: «با شنیدن کلمه روانشناسی، یاد چه می‌افتید؟» و سؤال‌های دیگر، اینها بود که:

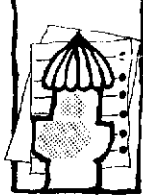
- روانشناسی، در چه موردی بحث می‌کند و موضوع آن چیست؟
- سه روانشناس معروف دنیا را نام ببرید.

- چند روانشناس معروف کشور را که می‌شناسید، نام ببرید.

- و آیا تا به حال به روانشناس، مراجعه کرده‌اید؟ برای چه؟

عدّه قابل توجهی از مردم، حتی بعضی از خود این دانشجویان، در جواب این سؤال که با شنیدن نام روانشناسی، یاد چه می‌افتید، گفته بودند: یاد دیوانگی و بیماری‌های روانی! البته در غرب هم که همین پرسش مطرح شده بود، مردم، جواب‌های مشابه همین داده بودند و در جواب این که روانشناس چه کار می‌کند، گفته بودند: بیماری روانی را تشخیص می‌دهد و برای درمان آن، اقدام می‌کند.

در جواب پرسش از روانشناسان خارجی، بیشتر از همه، فریود را نام برده بودند و

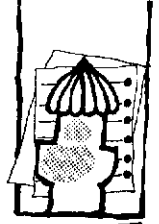


تقریباً همهٔ مردم عادی هم او را می‌شناختند. از روانشناسان ایرانی، مردم، آنهایی را که در صدا و سیما مطرح بودند، می‌شناختند؛ چه باسابقه بودند و چه نبودند. این، نشان دهنده آن بود که تأثیر رسانه‌های ارتباط جمعی، خیلی زیاد است.

از معروف‌ترین روانشناسان معاصر، دانشمند انگلیسی است به نام آیزنک. امروزه در دنیای غرب، روانشناسان بسیاری وجود دارند. مثلاً فقط در آمریکا، بیش از هفتاد هزار دکتر روانشناس بالینی هست. از میان همهٔ روانشناسان غربی شاید کمتر از ده نفر، صاحب مکتب و صاحب نظر باشند. آیزنک، یکی از اینهاست که سه چهارتا کتاب دربارهٔ روانشناسی دارد که در آنها سعی کرده موضوعات روانشناسی را کمی برای همگان تبیین کند. یکی از کتاب‌های او که به فارسی هم ترجمه شده، درست و نادرست در روانشناسی است.

آیزنک می‌گوید: در حدود چهل سال پیش، من در یک مجلس میهمانی بودم و کسی هم البته آن موقع مرا نمی‌شناخت. دور میز، کسانی جمع شده بودند و صحبت می‌کردند. بعد، قرار شد هر کسی شغل خود را بگوید. یکی یکی شغل خود را گفتند. وقتی من گفتم که روانشناس هستم، دیدم برخی اطرافیان، چپ‌چپ نگاه کردند و کم‌کم از کنارم دور شدند. یکباره دیدم کسی نزدیک من نیست. انگار ناراحت شدند و وحشت کردند که کنار یک نفر روانشناس نشسته‌اند! ایشان در آن کتاب نوشته‌اند - البته ما هم در عمل دیده‌ایم - که از ما (روانشناسان) می‌خواهند: بایک نگاه کردن به ما بگویید که چگونه انسانی هستیم! یا مثلاً: آیندهٔ ما چه می‌شود؟! اینها همه‌اش نتیجهٔ همان مفاهیم نادرستی است که در ذهن مردم از روانشناسی وجود دارد.

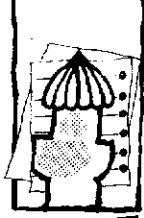
با این مقدمه، من می‌خواهم بگویم که روانشناسی چیست. بخشی از روانشناسی بالینی - که خودش از شاخه‌های روانشناسی است -، دربارهٔ بیماری‌ها بحث می‌کند. در حدود بیست شاخهٔ علمی روانشناسی در سطح دکتری در خارج از کشور و پنج رشته در ایران داریم. یکی از این رشته‌ها روانشناسی بالینی است. روانشناسی بالینی، حیطه‌های مختلف دارد. یکی از آنها دست‌اندرکار درمان است. در طبقه‌بندی بیماری‌ها، حدود



چهارده یا پانزده نوع بیماری هست و اتفاقاً آن بیماری ای که روانشناسان، کمتر به آن می پردازند، بیماری حادّی مثل جنون است که در اصطلاح علمی به آن، شیزوفرنی یا اسکیزوفرنی می گویند. درمان بیماری هایی که ما به آنها «روانپریشی» می گوئیم، در قلمرو روان پزشکیان است، نه روانشناسان؛ برای این که فرد روانپریش، باید دارو درمانی شود یا بستری بشود و تحت کنترل باشد.

روانشناسی، اصولاً قلمروش بیماری های حاد نیست؛ ولی برای پیشگیری یا برای کمک کردن به خانواده بیمار و بیشتر در محدوده بهداشت روانی و پیشگیری از بیماری ها و اختلالات خفیفی که از طریق روان درمانی و نه دارو درمانی جواب داده می شود (مثل اضطراب و افسردگی و وسواس و ترس ها و مسائلی از این قبیل)، کاربرد دارد و این هم قسمتی از روانشناسی بالینی است که خود-همان طور که گفتیم-، یکی از رشته های بیستگانه ای است که الآن در حوزه روانشناسی مطرح است و اشتباه است که ما تصورمان از کار روانشناس و روانشناسی، فقط بررسی اختلالات، آن هم از نوع حاد و مثلاً غیر قابل درمانش باشد.

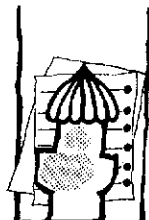
حالا به توضیح درباره روانشناسی می رسیم. من چند کتاب مطرح روانشناسی را آورده ام که چند جمله ای از آنها را برایتان می خوانم. در بین کتاب های روانشناسی درسی در ایران، معروف ترین آنها کتاب دو جلدی قطوری به نام زمینه روانشناسی است، نوشته اتکینسون و دیگران که تا حالا ده دوازده بار، چاپ شده است. در جلد اول این کتاب، در بحث درباره روانشناسی آمده که روانشناسی، تقریباً با همه جنبه های زندگی ما ارتباط دارد. به همان اندازه که جامعه پیچیده تر شده، روانشناسی هم به صورت روزافزون، نقش مهم تری در حل مسائل آدمی بازی کرده است. در این کتاب آمده که روانشناسان، با انواع مختلف رفتارها سروکار دارند که برخی از اهمیت بسیاری در زندگی انسان ها برخوردارند، مثل: کدام شیوه فرزند پروری، به شادکامی و کارآمدی در دوره بزرگ سالی می انجامد؟ چگونه می توان از پیدایش بیماری های روانی پیشگیری کرد؟ برای ریشه کن کردن پیش داوروی نژادی، چه باید کرد؟ کدام شرایط خانوادگی و اجتماعی،



مشوق پر خاشگری، از خود بیگانگی و بزهکاری است؟ و ... همچنین مسائلی هم مطرح شده که اختصاصی ترند، مثل: بهترین شیوه درمان اعتیاد به سیگار یا چاقی کدام است؟ آیا مردها هم به اندازه زن‌ها از استعداد بچه داری کردن برخوردارند؟ زمینه یابی های سیاسی را تا چه اندازه می توان نوعی پیش بینی کام بخش به حساب آورد؟ دستگاه های برج کنترل ترافیک هوایی را با چه آرایشی نصب کنیم تا خطای مسئولان کنترل، به حداقل برسد؟ چگونه می توان به یک بیمار درمان ناپذیر کمک کرد که با آرامش خاطر بمیرد؟ روان درمانی تا چه اندازه در درمان الکلیسیم مؤثر است؟ چگونه می توان با استفاده از داروهایی که موجب تسهیل انتقال اسیدی می شوند، حافظه را تقویت کرد؟ و ...

روانشناسان، با مطالعه مسائل فراوانی از این گونه سروکار دارند. روانشناسی، در عین حال، از راه عرصه ای که از طریق اجرای قوانین و سیاست های دولت در اختیارش قرار دارد، در زندگی ما اثر می گذارد. قوانین مربوط به تبعیض نژادی، مجازات اعدام، هرزه نگاری، رفتار جنسی، شرایطی که فرد در آن، مسئول اعمال خود شناخته می شود، همه از نظریه ها و پژوهش های روانشناختی اثر می پذیرند. کتاب یاد شده، مفصل به این مسائل پرداخته است و رویکردهای مختلف را بیان می کند تا به تعریف روانشناسی می رسد.

در این کتاب، روانشناسی به گونه های متفاوتی تعریف شده و حدود ده، پانزده تعریف از آن آمده است. مثلاً آمده که امروزه، روانشناسی را به عنوان «علم رفتار» مطرح می کنند. طبق این تعریف، روانشناسی مطالعه علمی رفتار است و موضوع مطالعه آن، شامل فرایندهای رفتاری قابل مشاهده، از قبیل حرکات بیان کننده گفتار، تغییرات فیزیولوژیک و نیز فرایندهایی است که صرفاً حاصل استنباط هستند، مانند تفکر و رؤیا. در یک تعریف مقدماتی از روانشناسی، می توان گفت که موضوع آن، بررسی رفتار موجود زنده در پیوند با جهان خارج است. در حیطه ای گسترده تر، روانشناسی سعی دارد که آن دسته از قوانین عمومی را کشف کند که رفتار موجودات زنده را تبیین می کنند و کوشش آن، بر این محور است که فعالیت هایی را که آدمیان قادرند به انجام رسانند، شناسایی،

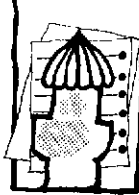


توصیف و طبقه بندی کند.

کتاب دیگری که می‌خواهم از آن استفاده کنم، مقدمه‌ای بر روانشناسی است، نوشته مورگان بتینگ. نویسنده این کتاب، در تعریف کوتاهی گفته که روانشناسی، علم مطالعه رفتار است و سپس بحث کرده که علم چیست و سپس آورده که وقتی ما می‌گوییم «ساینس (science)»، قسمتی از معرفت و آگاهی است که با «نالچ (Knowledge)»، فرق دارد. نالچ، یک معرفت عام و فراگیر است. ساینس، علمی است که آزمایشگاهی و تجربی باشد و بشود طبق قوانینش، آن را تکرار کرد و برای مثال، اگر کسی در امریکا یک تحقیق روانشناسی می‌کند، عیناً بشود آن را در ایران، تکرار کرد. به هر صورت، اینها به بند تجربه درمی‌آیند و قابل مشاهده اند. در ساینس، مشاهده پذیر بودن، قابل تجربه بودن، قابل تکرار بودن و...، با استفاده از روش‌های علوم انسانی و روش‌های تحقیق است. پس از آن، بحث کرده که چرا می‌گوییم رفتار، چرا نمی‌گوییم پندار، چرا نمی‌گوییم عاطفه. پاسخ او این است که رفتار، وسیع است و شامل عاطفه و فکر هم می‌شود. رفتار، قابل مشاهده است و اگر هم قابل مشاهده نباشد، می‌شود با نشانه‌هایی آن را پیدا کرد. بعد، آورده که کاربرد روانشناسی برای زندگی انسان چیست.

این تعریف از روانشناسی که یعنی: «مطالعه علمی رفتار و فرایندهای روانی»، هم توجه روانشناسان را به مطالعه علمی رفتار قابل مشاهده، نمایان می‌سازد، و هم عنایت آنان را به فهم و درک فرایندهای ذهنی (روانی) که مستقیماً قابل مشاهده نیستند-ولی براساس داده‌های رفتاری، عصب‌شناختی و زیست‌شناختی قابل استنباط اند- مشخص می‌سازد. اما لازم نیست که چندان درباره تعریف روانشناسی از لحاظ علمی درنگ کنیم، تا دریابیم که چیست. بهتر است ببینیم که روانشناسان چه می‌کنند. این کتاب، همچنین حوزه‌های روانشناسی را از جنبه‌های مختلف، از قبیل: روانشناسی مشاوره، مدیریت رشد، روانشناسی صنعتی، اجتماعی، شخصیت، مهندسی، هوش مصنوعی، دانش رایانه، و پژوهش‌های مختلف، بررسی کرده است.

پس تا این جا معلوم شد که روانشناسی، علم مطالعه رفتار و فرایندهای روانی انسان



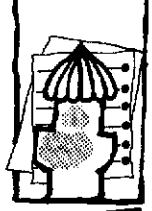
است و روانشناسان از روش های علمی استفاده می کنند و روش های علمی، همان روش های منظم، قابل مشاهده و قابل تجربه اند. در این جا برای این که بهتر نشان دهم که وقتی می گوئیم روانشناسی یک مسئله چیست، مقصودمان تبیین یک رفتار و انگیزه ها و علل آن است و اینها کار روانشناسی است، به یک حدیث اشاره می کنم و بعداً مفصل تر بحث خواهم کرد.

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: «الغیبةُ جُهدُ العاجز؛ غیبت کردن، کوشش شخص ناتوان است». ^۱ این که غیبت کردن، حرام است و سزاوار نیست که انسان غیبت کند، بحثی اخلاقی است؛ اما اتفاقاً مهم ترین بحث در روانشناسی، موضوعات اخلاقی است. در این حدیث، تعبیر «جهد العاجز»، تبیین رفتاری است و می بینید که انگیزه غیبت کردن، در این جمله آمده است. این نکته مربوط به روانشناسی است که چرا یک انسان غیبت می کند و ما معمولاً می توانیم آزمایش هایی در مورد آن انجام دهیم.

در مورد این روایت، ما این کار را کردیم و به عده ای از اعضای انجمن اولیا و مربیان و دانشجویانی که در جایی حضور داشتند، گفتیم که پنج دقیقه فکر کنند که در دو سه روز گذشته، غیبت چه کسانی را کرده اند و در کاغذی برای خودشان بنویسند.

غیبت، از گناهانی است که مرحوم شهید ثانی در کشف الریبه درباره اش می فرماید بزرگان و علما نیز ممکن است انجام دهند. بعضی افراد، گناهانی مثل شرب خمر و انحرافات اخلاقی، در ذهن آنان هم نمی آید؛ اما برای مثال، وقتی بحث تحلیل سیاسی می شود، می گویند: «آخرین خبر را شنیده اید؟» و شروع به غیبت کردن می کنند. همین تعبیر را شهید ثانی هم دارد. این از مسائلی است که خیلی از مؤمنان، بدان مبتلا هستند؛ چون گاهی باعث کسب وجهه برای آنان در اجتماعات می شود. گناهان دیگر، به این شدت انجام نمی شوند. گاهی اوقات، آدم، نه از ترس خدا، بلکه برای این که از وجهه اش در اجتماع کم نشود، گناهی را انجام نمی دهد.

سؤال بعدی ما این بود که ببینید این افرادی که غیبتشان را کرده اید، نسبت به شما چه



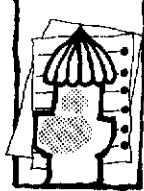
امتیازات و چه خصوصیتی دارند. بگویید اگر از فرد «الف» غیبت کرده اید، او چه آدمی است؟ چه نسبتی با شما دارد؟ چرا که او حتماً یک ارتباط و نسبتی با ما دارد.

با یک بررسی سطحی به دست می آید که وجه مشترک تمام غیبت ها این است که ما نسبت به فرد غیبت شونده، احساس ضعف یا کمبود می کنیم و او موفق است و به قول مولانا:

زان که هر بدبختِ خرمن سوخته می نخواهد شمع کس افروخته

به این جا می رسیم که غیبت کننده، عاجز است و «الغیبة جهد العاجز» و غیبت، تلاش انسان ناتوان است و غیبت کننده، نسبت به آن فرد، در خود، احساس کمبود می کند و یا آن فرد به او ضربه ای زده، یا ظلمی کرده است. سؤال این است که: خوب، تو چرا در مقابلش نمی ایستی؟ اگر ظلم کرده، اگر اذیت کرده، اگر حقوق تو را پایمال کرده، چرا نمی روی با صراحت بگویی؟ چرا نمی روی از او شکایت بکنی؟ از این جا مشخص می شود که غیبت کردن، به دلیل احساس ضعف و ناتوانی است. پس ما یا به جهت کمبودهایمان غیبت می کنیم و یا به دلیل ناتوانی هایمان که نمی توانیم حق خودمان را بگیریم و راه گرفتن حَقمان را در غیبت کردن می بینیم. این، ضعفمان را بیشتر می کند؛ ناتوانی مان را بیشتر می کند. کتاب و منبع در این زمینه فراوان نوشته شده که انسانی که ضعیف است و از خودش دفاع نمی کند، چگونه یاد بگیرد به جای تسلیم شدن و فرار کردن، با استفاده از ساز و کارهای دفاعی مختلف، مقاومت کند.

بررسی همین جمله کوتاه «الغیبة جهد العاجز»، یا این که بررسی کنیم که حسادت، چه ریشه هایی دارد و چه موقعی انسان در خود، احساس حسادت می کند، می شود روانشناسی. مگر از روانشناسان، چه سؤالی می کنند؟ شما فرزندان را پیش من می آورید و می گوئید که درس نمی خواند. خوب، زمانی او را می آورید که دعواش کرده اید، تنبیهش هم کرده اید؛ اما باز هم درست نشده است. فکر می کنید شاید یک روانشناس، از راهی بتواند علت درس نخواندن دانش آموزان و انگیزه های آن را پیدا کند. مثلاً شاید دانش آموزی از نظر هوشی ضعیف باشد، ذوق درسی نداشته باشد، یا ارتباطش با معلمش



ضعیف باشد. همه اینها در حیطه روانشناسی است. پیدا کردن علل و انگیزه های یک رفتار، کار یک روانشناس است.

حالا ببینیم در حدیث پژوهی، از اینها چه استفاده هایی می شود تا رابطه روانشناسی و حدیث را بگویم.

ما در روانشناسی می آموزیم که چگونه انگیزه ها و علت های رفتار را پیدا کنیم. یکی از مشکل های عمده ای که ما در توصیه های اخلاقی داریم، و پدر و مادر و گاه معلم ها و بعضی مبلغان می توانند بسیار مؤثر باشند، این است که در توصیه های اخلاقی، به انگیزه های رفتار که اتفاقاً در روایات، بسیار دقیق، بحث شده است، اشاره نمی کنیم و نگاه به روز و بیان روزآمد نداریم (که آن هم بحث بعدی من است)؛ یعنی کافی نیست که بگوییم: «حسادت، بد است و ایمان را می خورد، همان گونه که آتش، هیزم را می خورد»^۲ و «غیبت، خوردن گوشت برادر مرده است»^۳. در میزان می بینید که علامه طباطبایی، تبیین های دقیقی کرده و تحلیل کرده که چرا غیبت کردن، گوشت مرده خوردن است؛ چون سیستم، مرده می شود. ایشان، تعبیر دقیقی در تفسیر سوره حجرات در این زمینه دارد.

چون به علت ها نمی پردازیم، اخلاقیاتمان فقط می شود امر و نهی. تصور می شود که می خواهیم با زورگویی تمام، عده ای را به راهی بکشانیم. ولی وقتی که وارد حوزه ای بشویم که مشکلات را با انگیزه هایش بررسی کنیم، طرف ما دقیق تر می تواند توصیه ها را بیاموزد و جلوی آن مشکلات بایستد و خودش را درمان کند. پس یک قسمت بحث در روانشناسی بحث انگیزه ها و شناخت علل بود که مطالعه علمی رفتار است.

بحث دیگر، این است که ما از روانشناسی چه باید بیاموزیم. اگر بخواهیم با مسئله ای برخورد روانشناسانه بکنیم، راهش استفاده از روش های پژوهشی در مسائل روانشناسی است. بنده مثلاً می خواهم بدانم که چرا یک سری نوجوان در قم، با سن کم،

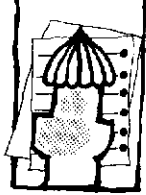
۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۰؛ و نیز: حجرات، آیه ۱۲.

سیگاری شده‌اند. روانشناس، به یک مورد، نگاه نمی‌کند؛ بلکه کوشش می‌کند با مشاهده و با آزمایش و به روش‌های مختلف، علت‌یابی کند. مثلاً با کمک آموزش و پرورش، علت‌گرایش پسر بچه‌های مدارس راهنمایی یک ناحیه را به سیگار، بررسی علمی می‌کند.

اگر ساده‌نگری بکنیم و در مسائل انسانی، یک بُعد را در نظر بگیریم، حداقل این است که با مسئله، علمی برخورد نکرده‌ایم. به عنوان نمونه، در همان قضیه سیگار کشیدن نوجوانان، ما را دعوت می‌کنند. بنده می‌آیم و می‌گویم: شما چند دانش‌آموز را تا به حال در یک ناحیه دیده‌اید که سیگار در جیبشان بوده؟ مثلاً سی‌دانش‌آموز راهنمایی پسر را در مدرسه‌ای شناسایی کرده‌اند. روانشناس، به جای این که نصیحت بکند که: «عزیزان! سیگار، بد است»، باید در مورد آنها مطالعه کند. شاید با تک‌تک آنها مصاحبه کند؛ اما یک فرضیه‌ای در ذهن خود دارد و سعی می‌کند که نکات مشترک، پیدا کند. یکی از نقاط مشترک که به دست می‌آید، همان «نوجوانی» و «در سن بلوغ بودن» همه آنهاست. خلاصه می‌گویند که نوجوانی، آغاز یک دسته از مسائل است؛ ولی حالا چرا همه نوجوان‌ها سیگاری نشدند؟ بعد، بررسی می‌کند که: آیا این قضیه (سیگاری شدن دانش‌آموزان)، مربوط به یک منطقه جغرافیایی خاص است؟ آیا افزایش جمعیت خانواده، سواد پدر، اختلافات خانوادگی، و الگو قرار دادن پدر سیگاری و مسائلی از این دست، موجب این کار نبوده است؟ آیا بین ترک تحصیل و ضعف تحصیلی، با سیگار کشیدن، رابطه‌ای هست؟ بین مشکلات روحی دانش‌آموز و سیگار، بین دیدن برخی فیلم‌های سینمایی و سیگار، چه؟ روانشناس، به این فرضیه‌ها نگاه می‌کند و اینها را مطالعه می‌کند.

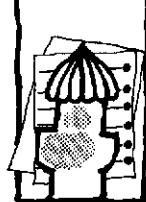
فرض کنید اگر چنین کاری را به یک استاد دانشگاه بدهند، حدود دو ماه در کتب داخلی و خارجی، در مورد سیگار و رابطه آن با نوجوانی مطالعه می‌کند و یک دسته مطلب درمی‌آورد. بعد، یک فهرست از فرضیه‌ها و نتایجی که دیگران به آنها رسیده‌اند، یادداشت می‌کند؛ پرسش‌نامه می‌دهد؛ مصاحبه می‌کند و عواملی را که فکر می‌کند باعث گرایش به سیگار هستند، بررسی می‌کند. بعد، می‌بیند تحقیقی که در مورد افراد مورد



بررسی کرده، آیا قابل تعمیم است یا نه و موارد مشترکی بین اینها پیدا می‌شود یا نه؟ همین‌طور، باید بتواند اعتماد بچه‌های مورد مطالعه را هم جلب کند و از راه‌هایی وارد شود که اینها نترسند... تا می‌رسد به یک سری عوامل مشترك در مورد این که چرا یک نوجوان، سیگاری می‌شود.

من قبلاً در یک شورایی در قوه قضائیه به نام «کمیسیون پیشگیری از وقوع جرایم» عضو بودم و الآن نمی‌دانم چرا تعطیل شده است. اعضای این شورا را رئیس قوه قضائیه انتخاب کرده بود. در جلسه‌ای بحث تصادف‌ها بود. شما می‌دانید که ما در ایران، ده برابر و به گفته معاون اداره راهنمایی و رانندگی، پانزده برابر نرم بین الملل (یعنی رقم عادی غیر قابل اجتناب)، تصادف‌های رانندگی منجر به مرگ داریم، که خیلی زیاد است. بررسی شد و روشن شد که هشتاد درصد از علل این تصادف‌ها، عوامل انسانی است، نه عوامل دیگر (مثل: عریض نبودن جاده‌ها یا کهنه بودن قطعات ماشین و...). چند جلسه‌ای قرار بود که در همان کمیسیون، در این مورد، بحث شود. ما یک دسته راه‌کارهایی از همین کشورهای غربی آوردیم که ببینید آنها در مسئله جلوگیری از تصادف‌ها چه کرده‌اند. پارسال در نمایشگاه بین‌المللی کتاب، دو سه جلد کتاب انگلیسی درباره روانشناسی تصادفات، عرضه شده بود.

آیزنک، در کتاب واقعیت و خیال در روانشناسی، همین مسئله را می‌گوید که یک سال در افریقای جنوبی قبل از ماندلاً - که انگلیسی‌ها مسلط بودند و همان مکتب روانشناسی انگلیسی حاکم بود-، تصادفات نسبت به چند سال قبل، زیادتر شد. گروهی از روانشناسان دانشگاه، زیر نظر خود آیزنک، مأمور شدند که این قضیه را بررسی کنند. آیزنک، یک آزمون دارد که به «تست شخصیت آیزنک (BPI)» شهرت دارد که ما هم در ایران، از آن استفاده می‌کنیم. او در این تست، چهار چیز را می‌سنجد، از جمله درونگرایی و برونگرایی را. اگر شخص در این تست، از یک حدی از برونگرایی بالاتر برود، شخصیتش برونگراست. برونگرایی، یک بیماری نیست؛ یک امر شخصیتی است؛ مثل این که می‌گویند سعدی برونگراست و حافظ، درونگرا. انسان‌های برونگرا،

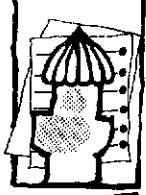


تنوع طلب و ماجراجو هستند؛ رفتار اجتماعی آنها خیلی زیاد است؛ دوست زیاد دارند، اما با وفاداری کم. از آن طرف، انسان‌های درونگرا تعداد دوستانشان کم است؛ اما عمیق‌اند و به کارهای فکری، بیشتر می‌پردازند. هر دو تا هم سالم‌اند و هر کدامشان یک تیپ (گروه) خاصی هستند. اینها ویژگی‌های طبیعی گروه‌های انسانی است.

در تست آیزنک، درونگرایی و برونگرایی با علامت E نشان داده می‌شوند. اختلالات جدی روانی که ما به آنها روانپریشی می‌گوییم، با علامت P مشخص می‌شوند. اختلالات خفیف روانی، مثل همین اضطراب، افسردگی و ضعف اعتماد به نفس، با علامت N نشان داده می‌شوند. این که شخص بخواهد خود را حتی گاهی با دروغ، مطرح کند، آن هم با علامت L نشان داده می‌شود. آیزنک، خیلی با این تست‌ها کار کرده است. مثلاً نشان داده که مجرمانی که در زندان‌ها هستند، معمولاً چه چیزی - از آن پدیده‌های روانی که مثال زدیم - در آنها بالاست؛ در بیماران روانی چه چیزی بالاست؛ و مدیران، چه طوری هستند و ...

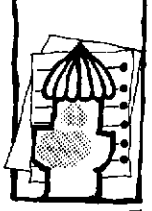
آیزنک، در این کتاب، نوشته است که ما این کار را کردیم و به مأموران اداره راهنمایی و رانندگی افریقای جنوبی گفتیم که دو گروه راننده را برای بررسی به ما بدهید. روانشناسان، یکی از کارهایشان، مقایسه دو گروهی است که با همدیگر، در یک رفتار خاص، متضاد هستند: گروه آزمایش و گروه گواه. یک تعریف هم باید ارائه بکنند که بشود تعریف عملیاتی. بگوییم کسانی که تصادف می‌کنند، چگونه باید باشند. کسانی که در سال گذشته بیش از پنج بار تصادف کرده‌اند، در یک گروه، و کسانی که یک بار تصادف کرده‌اند یا اصلاً تصادف نکرده‌اند هم در گروه مقایسه (گواه) قرار می‌گیرند. این دو گروه، با روانشناسان، در یک سالن جمع شدند و بعد از این که اعتمادشان را جلب کردند، از اینها آزمایش گرفته شد.

روانشناسان، با مقایسه آن دو گروه، به این نتیجه رسیدند که تصادف‌کننده‌ها برونگرایی هستند با روان آزرده؛ یعنی هم E در آنها بالاست و هم N. آیزنک می‌گوید که من به مسئولان راهنمایی و رانندگی و روانشناسان آن جا گفتم که سال بعد که



می خواهید گواهی نامه رانندگی بدهید، غیر از امتحانات آیین نامه و شهر، بگذارید تست ما را هم انجام دهند. این تست را اجرا کردند. آنهایی را که در E و N، نمره بالا کسب کردند، تحت درمان قرار دادند تا سال بعد به آنها گواهی نامه بدهند. آمار آن جا نشان می دهد که بیش از سی یا چهل درصد تصادف ها کم شد و این، یکی از کارهایی است که روانشناسی کرده و این پدیده را مهار کرده است؛ یعنی اوگ درباره مشکل، مطالعه شده و بعد، با روش های علمی، تبیین شده و بعد، از آن جلوگیری شده است. این قضیه را در همین انحرافات اخلاقی و جنسی می توان به کار برد و مهار کرد؛ ولی ما نوعاً این کار را نمی کنیم تا یکباره - خدای ناکرده - یک بلا بیاید. بعد هم که نمی توانیم مهار بکنیم؛ چون فردی و احساسی برخورد می کنیم. ما در بعضی از مسئولان و دست اندرکاران مسائل اجرایی دیده ایم که اگر بچه خودش مشکلی پیدا بکند، سراغ روانشناس می آید که همان یک مورد را حل کند، با این که خودش مسئول یک قسمتی است که یک عده جوان آن جا هستند؛ ولی نسبت به آنها حساس نیست. البته غرض ندارد؛ ولی هنوز فهم درستی از این قضیه که می توانیم با مطالعه علمی جلوی مشکلات را بگیریم و پدیده های منفی را مهار کنیم، وجود ندارد.

اینها همه مقدمه بحثم بود که: روانشناسی چیست؟ تعریف آن چیست؟ و کارش چیست؟ و این که روش روانشناس برای حل این مسائل چیست؟ با این حساب، روانشناسان از پرسش نامه، مصاحبه با گروه های مختلف، جمع بندی نتایج، و آمارگیری های بسیار دقیق، استفاده می کنند. به عنوان نمونه، ما یک نوع روش آماری داریم به نام «همبستگی»؛ یعنی بررسی این که دو پدیده، چه قدر با هم ارتباط دارند. مثال ساده اش آن جاست که ما می گوئیم سیگار برای ریه ضرر دارد و افزایش کشیدن سیگار، با ایجاد سرطان های ریه، رابطه دارد. این، یک علیت تامه نیست؛ بلکه یک استقراست. ما با روش های آماری، مثلاً روش همبستگی، از تمام کسانی که سرطان ریه گرفته اند، می پرسیم که چه تعداد از آنان، سیگار کشیده اند. امکان دارد که نود درصدشان سیگار کشیده باشند. با یک گروه دیگر مقایسه می کنیم و با یک فرمول های آماری که داریم، یک ضریبی به دست می آید و

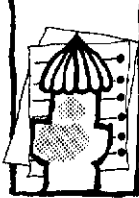


آن، ضریب همبستگی است که باید بین مثبت یک (+۱) و منفی یک (-۱) باشد. اگر به مثبت یک نزدیک باشد، یعنی این دو پدیده، خیلی با هم رابطه دارند و اگر به منفی یک نزدیک باشد، یعنی همبستگی منفی دارند.

فرض کنید در مورد این که هوش انسان با پیشرفت تحصیلی رابطه دارد یا خیر، یک تست های هوشی از بچه ها می گیرند که نمره دارد. نمونه های این آزمون هوش، فرض کنید که از ده تا صد و چهل است. هزار تا بچه را می دهند به روانشناس. آن وقت، یک دسته عدد به دست می آید، مثلاً: ۱۰-۱۵ و ۱۱۲-۱۲۰. معدل سال قبل آنها در ریاضی و معدل سه سال قبل آنها در ریاضی، هر کدام، یک عدد می شود. نمره های اول، بین ۱۰ و ۱۴۰ و نمره های دوم، بین صفر و بیست است. دو ستون نمره داریم؛ یکی را می گذاریم X و دیگری را Y. اینها را داخل فرمول همبستگی قرار می دهیم. عدد حاصل می شود: $0/7$ و $0/8$ که می گوئیم بین «بهره هوشی» و «ریاضی»، رابطه خیلی قوی برقرار است. شما بچه تان را پیش من می آورید و می گوئید که در درسش ضعیف است؛ یک سال هم رد شده و خلاصه: هوشش خوب نیست! من می پرسم: «ریاضی او چه طور است؟». می گوئید: «ریاضی اش خوب است؛ ولی در حفظیات، ضعیف است». می گویم: «هوش او خوب است. شما دنبال چیز دیگری بگردید». دیگر لازم نیست تست هوش بگیریم؛ چون تحقیقات، نشان داده که بین هوش و ریاضی، ضریب همبستگی بالاست. این هم بحث دوم بود. روش های روانشناسی از همین کارهای دقیق آماری مثل تعیین ضریب همبستگی شکل می گیرند.

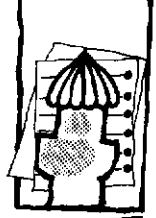
اهمیت تحقیقات میدانی را هم تقریباً عرض کردم. این که برخورد ما با روانشناسی، یک برخوردی باشد که دنبال علت ها و دنبال انگیزه رفتارها برویم؛ اما یک نکته دیگر در همین زمینه باقی می ماند که مقدمه سوم من است و عرض می کنم.

آموزش و پرورش، از روانشناس، چه استفاده ای می کند؟ قوه قضائیه چه طور؟ صدا و سیما چه طور؟ دعوتی که از روانشناس می کنند، برای بررسی یک پدیده است که علل و انگیزه هایش را بدانند و بعد، جلویش را بگیرند. به عنوان مثال، در مورد مسئله



بدحجابی، ببینید ما الآن خیلی مشکل داریم و بسیار ناموفق بوده ایم. ما در مورد مسئله حجاب باید چه کار کنیم که مشکل بی حجابی و بدحجابی حل شود؟ روش هایی که داشتیم، این طور بوده است: پدر و مادرها دعوا می کرده اند، نیروی انتظامی برخورد می کرده است، معلم ها نمره کم می داده اند، و... که هیچ کدام رفتارشان صحیح، یعنی با بررسی دقیق، نبوده است. اگر ما بودیم، بررسی می کردیم، با دو گروه و در دو حالت: دختران باحجاب که پس از مدتی بدحجاب شده اند و گروه عکس اینها؛ مقایسه علمی می کردیم، البته نه در مورد یک نفر و دو نفر، بلکه دست کم بین بیست نفر از افرادی که زمانی باحجاب بوده اند و بعد، بدحجاب شده اند و گروهی برعکس گروه اول. مقایسه دختران بی حجاب یک کلاس در یک مدرسه (ولو یک مدرسه هم در روانشناسی کم است)، حداقل این تحقیق است. بعد ببینیم چه چیز را اینها دارند که آنها ندارند. آیا به عامل های مشترك می رسیم؟ حالا اگر به عامل مشترك رسیدیم، می توانیم در مورد آن، بیشتر کار کنیم و خیلی توفیق پیدا کنیم. ما مدتی پیش، این کار را در این زمینه انجام داده ایم. ما یک تحقیقی که مقداری محرمانه است، در مورد ارتباط دختر و پسر انجام دادیم. بنده از اول انقلاب تا به حال، عضو شورای مرکزی انجمن اولیا و مربیان کشور هستم. سه سال پیش، به مسئولان آموزش و پرورش گفتیم که می خواهیم یک پرسش نامه ساده تنظیم کنیم، و از روش های روانشناسی استفاده کنیم تا معلوم شود فراوانی این ارتباط، چه قدر است. این، یک کار آماری است. یک زن خانه دار، اگر بخواهد ببیند آتش نمک دارد یا خیر، همه آن را نمی خورد. اول آن را هم می زند و بعد، یک قاشق می خورد. یکی از سؤال ها این بود که: «آیا تا حالا با جنس مخالف، ارتباط داشته اید یا خیر؟». البته وزیر محترم آموزش و پرورش وقت (سال ۷۵)، فرمودند که بچه های ما عفیف تر و پاک تر از این هستند که اصلاً توی این خط ها باشند. خود این سؤالات، بدآموزی دارد.

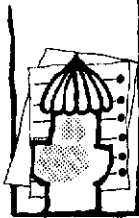
به هر حال، با جلب موافقت مسئولان، سؤال ها را فرستادیم به مدارس. یک مدیر مدرسه ای، پرسش نامه هایی را که داده بودیم، جمع کرده بود و به من هم نداد و گفت:



«اغلب مشکلات دانش آموزان، درسی است و خانوادگی». من که باور نداشتم، رفتم پشت تریبون و خطاب به بچه ها گفتم: «مسائلی که شما در این سن و سال دارید، پنج تاست: یا درسی است، یا خانوادگی، یا مشکلاتی مانند اضطراب و مسائل عاطفی، و یا ارتباط و دوستی با همجنس، و یا ارتباط با جنس مخالف. کدام را مطرح کنیم؟». همه گفتند: «پنجمی را!». به مدیرشان گفتم: «این طور که شما می گویند، نیست. چرا می ترسید؟ ما همه دختر داریم؛ پسر داریم. جوانب مسئله را باید بررسی کرد». بعد، من شروع کردم این مسئله را باز کردن و بعد، پیامدهای منفی آن و روش های رهایی از این مسئله را برای بچه ها گفتم و مدیرشان هم خیلی از ما تشکر کرد. ما این تجربه را داریم و هر جا می رویم، یک دسته سؤالاتی را می پرسیم و نمونه می گیریم.

در آن پرسش نامه، دو سه تا سؤال در مورد ارتباط بود، هفت هشت تا در مورد علت ها بود، در مورد خانواده بود، درباره سن بود و... یک دفعه ما با پدیده ای روبه رو شدیم که از مقطع راهنمایی شروع می شود و این که این قضیه فرضاً با تلفن، خیلی ارتباط دارد. این قضیه با مسئله درس، ارتباط دارد؛ با نوع بافت خانواده، ارتباط دارد. حالا آن معضل اجتماعی، با این مجموعه اطلاعاتی که به دست آمده، قابل کنترل می شود. کار بعدی ما این است که یک مقدار با بچه های دبیرستانی صحبت کنیم.

من یک بار، یک صحبت یک ساعته با دانش آموزها کردم. بعد گفتم برایم بنویسید که: «آیا این صحبت ها مؤثر بود؟ چه تاثیری روی شما گذاشت؟ چه تغییر رفتاری ای در شما ایجاد خواهد کرد؟». نوشتند که خیلی مؤثر بود و ما واقعاً تصمیم گرفتیم که ارتباط نادرستمان را قطع کنیم. آیه و روایت درباره جهنم و بهشت هم برایشان نخواندم. گفتم که سیر طبیعی این ارتباطات به کجا می رسد و چه مشکلاتی برایشان پیش می آید. تفاوتی که دختر و پسر در این گونه ارتباط ها دارند، این است که «دختر، عاطفی می اندیشد و آرمانی می خواهد» و «پسر، غریزی نگاه می کند». این بچه ها گاهی متوجه نیستند. به هر صورت، ما می توانیم با مطالعات علمی روانشناسی، این پدیده ها را کنترل بکنیم.



کاربرد روانشناسی در فقه الحدیث

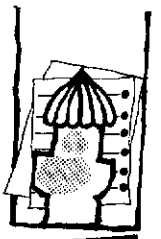
حالا برگردیم به بحث درباره حدیث. ببینیم ما در حدیث پژوهی یا فقه الحدیث، از روانشناسی چه استفاده ای می توانیم ببریم. به نظر من، سه استفاده می توانیم بکنیم. یکی نگاه تحلیلی‌گرانه یا علت‌یابانه به روایات است که اصولاً خصوصیت روانشناس است. مثلاً شما در روایت می خوانید که: «الغیبةُ جُهدُ العاجز». می بینید که حضرت، غیبت را به عجز نسبت داده است. این دید ما که ببینیم چه رابطه ای بین عجز و غیبت هست، می شود روانشناسی. به همین یک روایت هم نگاه نمی کنیم؛ تمام روایات را جمع می کنیم. الحمدلله مراکز تحقیقی ما به آخرین نرم افزارها مجهزند. دارالحدیث هم واقعاً در این زمینه خیلی کار کرده است. روایات را جمع می کنیم و کنار هم می گذاریم. در اینها یک مجموعه ای از علت‌ها پیدا می شود.

در احادیث می خوانیم که حسد، بد است و گناه دارد. طبعاً باید دنبال این باشیم که چرا آدم، حسادت می کند، و چه بکنیم که بچه مان حسود نشود و به فرض: «چرا من حسودم؟». اگر من این چراها را بفهمم، زودتر درمان می شوم. حسد، بیماری است و در درمان بیماری، باید علت را شناخت. کلیه گناهان اخلاقی ما بیماری اند و روانشناس، یکی از کارهایش روان درمانی است. مثلاً می خواهیم بدانیم که چرا اضطراب و یا افسردگی پیدا کرده ایم. تمام روایات درباره اخلاقیات را نگاه بکنید. یک جا می خوانیم: «الشهوات اعلال قاتلات».^۴ شهوت‌ها علت و بیماری اند. در جای دیگر هست: «الحسد داء...».^۵ باید هر حدیثی با تعبیر «داء» و «وَجَع» و امثال این تعبیرات داریم، جستجو کنیم. مثلاً در حدیث آمده است: «لا وَجَعَ أَوْجَع مِنَ الْكِبَرِ».^۶ در مورد حسد، کبر، بخل، و...، تعبیراتی مانند: درد، بیماری و مرض، در روایات داریم. پس باید با نگاه درمانی

۴. غررالحکم، ج ۲، ص ۴۸.

۵. همان، ص ۷۲.

۶. ...

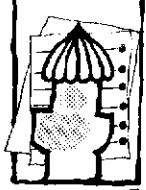


نگاه کنیم تا بتوانیم این گونه بیماری‌ها را رفع کنیم. باید دنبال علت‌ها بگردیم.

کار دومی که روانشناسی می‌تواند در مورد احادیث و روایات انجام دهد، از طریق تحقیقات میدانی است؛ یعنی با پرسش‌نامه، مصاحبه، آمارگیری، جمع‌بندی، و رسیدن به وجوه مشترک. خُب، شما می‌گویید که روایت از معصوم است و در متون حدیثی است و مردم هم الآن، در عالم خارج، هستند. این دو چه ارتباطی با هم دارند. غربی‌ها می‌آیند دربارهٔ حقانیت یا بطلان یک مسئله، آمار می‌گیرند و نظر سنجی می‌کنند. اگر روایتی قطعی الصدور باشد، برای ما یک نوع برهان است؛ حجّیت تام دارد و دیگر نمی‌توانیم بگوییم که: «حسد، خوب است؛ چون مردم گفته‌اند». آیا ما می‌خواهیم از نظر سنجی، این استفاده را بکنیم؟ یک نمونه را عرض کنم تا منظور از نظر سنجی مورد نظر ما، واضح شود.

در جلسه‌ای با یک گروه خانم‌های فاضل، قرار شد که در مورد «تکلف»، صحبت کنیم. این که چرا تکلف را انتخاب کردیم، خود آن، با یک دید آماری روانشناسی بود. به آنها گفتم که ده تا از مسائل و مشکلاتی را که در زندگی ما هست و گریبانگیر ماست، بگویید. هزار و پانصد مورد نوشتند که البته مشترکاتی هم داشت. وجوه اشتراك آنها را درآوردیم و به روایات مراجعه کردیم تا ببینیم در فهرست روایات، این مشکلاتی که گفته‌اند، در جوامع روایی ما، ذیل چه عنوان‌هایی هست. تحقیق میدانی یعنی همین گونه روش‌ها. ما اول از درد شروع کردیم؛ کاری که در اجتهاد و در فقه باید کرد؛ چون ما مشکلات مردم خود را می‌بینیم. بعد، آنها را برای درمان، بر حدیث عرضه می‌کنیم. این نظر خواهی ما هم یک کار ساده آماری روانشناسی بود. بعد به این نتیجه رسیدیم که بهتر است راجع به: تکلف، شکر، زهد و... بحث و گفتگو کنیم.

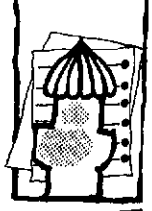
تکلف را به عنوان نمونه می‌گویم. حتی اگر خود من یا شما به عنوان یک فرد، بیاییم و مجموعه‌ای از روایات را در بیاوریم و به مردم بدهیم، نمی‌دانیم چه طوری مصداق امروزی‌اش را بگوییم که به دل بنشیند و مشکل جامعه درمان شود. من آمدم برای جمع آن خانم‌ها که دارای مدرک تحصیلی از سوم راهنمایی تا دکتری بودند، تکلف را معنا کردم، از لحاظ لغوی و از روایات. از کدام روایات؟ از روایاتی که تعریف عملیاتی دارند. در



روانشناسی یک بحثی هست به نام تعریف عملیاتی. یک خانمی می‌آید پیش من یا شما و می‌گوید: «بچه‌ای دارم که لجباز است. چه کار کنم؟». من می‌گویم: «لجباز یعنی چه؟ تو به چه کسی می‌گویی لجباز؟». همین که بتواند حد و رسم این قضایا را تعریف کند، بتواند مشخص کند که ویژگی‌های لجباز چیست، مهم است. شاید من بتوانم بگویم که این حد از لجبازی که در فرزند او هست، یک امر طبیعی است. ما معمولاً در کارهای روایی، بخصوص در مسائل اخلاقی، باید آن تعریف را دقیقاً بگوییم. اصولاً در مفاهیم اخلاقی-تربیتی، بدون ارائه تعریف عملیاتی، پیشرفتی نخواهیم داشت.

تکلف، واژه‌ای عربی است، به معنای «خود را به سختی و مشقت انداختن». بیش از این را باید از متن روایات در بیاوریم و هر روایت را نگاه بکنیم. خود ائمه (ع) گفته‌اند که آدم متکلف، این خصوصیات را دارد: یک، دو، سه و... بعد در جمع آن خانم‌ها گفتیم که تکلف، یعنی این و آدم متکلف، این کارها را می‌کند. حالا شما در جلسه بعد، بیایید و بگویید که چه کارهایی در شرایط کنونی و در زندگی خودمان انجام می‌دهیم که به این تعریف، نزدیک است. حدود هفت هشت مورد از نمونه‌هایی که آنها گفتند، در ظاهر روایات نبود؛ اما در تبیین روایات، بود. مثلاً «المتکلفُ ظاهره ریاٌ و باطنه نفاق»؛ شخص متکلف، در ظاهر، ریا می‌کند و در باطنش نفاق است،^۷ با نوشته‌های آن خانم‌ها مطابقت داشت که چه طور آدم برای برخی آدم‌ها سفره می‌اندازد، چه می‌کند و چه می‌کند؛ ولی در عمق وجودش از آنها ناراحت است؛ چون اگر ناراحت نبود و رودر بایستی نداشت، از پذیرایی آنها دلخور نبود و در این کار، تکلف نداشت. شخص متکلف، صمیمیتی نشان می‌دهد؛ ولی در باطن، صمیمیت ندارد و ظاهرش ریاست. این جا برای من روشن شد که «ظاهره ریا» را می‌شود در مورد امروزی‌اش هم گفت. به جای این که به فرض از معراج السعادة بگوییم.

بعد، شروع کردیم به توضیح دادن این که تکلف، یکی از عواقب مهمش این است که آدم متکلف، ارتباطش با نزدیکان و دوستان، قطع می‌شود. اینها را خودشان می‌گفتند. چرا انسان، تکلف به خرج می‌دهد؟ این «چرا»، یعنی روانشناسی. انسانی که این کار را می‌کند،



ترس‌هایی دارد که تکلف به خرج می‌دهد. این ترس‌ها باید از بین بروند. بعد، راه‌هایی را به آنها پیشنهاد کردم. به آنها گفتم که فلان کارها را بکنید. یک ماه گذشت. قرار بود که گزارش بدهند تکلفی که قبلاً داشتند، الآن هم دارند یا از بین رفته. عده زیادی آمدند و گفتند: «ما با بعضی‌ها یک سال بود قطع رابطه کرده بودیم. وقتی می‌خواستند برای مهمانی به خانه ما بیایند، اضطراب داشتیم. بعدش هم افسردگی داشتیم. پدر و مادرمان که می‌آمدند، چه کار می‌کردیم! الآن، چه قدر راحت شده‌ایم!». روایاتی هستند که می‌گویند اگر تکلف نداشته باشید، چه قدر آرامش دارید.^۸ با این بحث‌ها، روایات را تفسیر کردیم، تفسیر روز.

پس تا این جا دو استفاده از روانشناسی را در فهم حدیث، گفتیم. یک استفاده این بود که با نگرش روانشناختی برای علت‌یابی و انگیزه‌یابی پدیده‌ها به روایت نگاه کنیم، و دیگری این که از تحقیقات روانشناسی استفاده کنیم تا مصادیق روایات را بفهمیم و روش‌ها به دستمان بیایند.

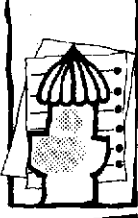
بنده، همراه برادرانی در دارالحدیث، شاید نزدیک به یک سال است که درباره «حیا» تحقیق می‌کنیم. باورمان نمی‌شد که حیا، این قدر حیطة وسیع و عریضی دارد و واقعاً این قدر مهم است. در دنیای غرب، شاید پنجاه سال است که حیا را در تحقیقات روانشناسی کنار گذاشته‌اند و جایش «کم‌رویی» آمده است، یعنی همان «حیای حُمق». ما درباره حیا حدیث داریم که: «حیا بر دو قسم است: حیای حُمق و حیای عقل»^۹ و «حیای حُمق، از دو منشأ ناشی می‌شود: یا از ضعف است و یا از کبر».^{۱۰} در غرب، به جای ضعف، کم‌رویی آمده و هنوز به موضوع کبرش نرسیده‌اند. در مصباح الشریعة آمده که «حیای عقل، پنج گونه است: حیای ذنب، حیای تقصیر، حیای کرامت، حیای حبّ، حیای هیبت».^{۱۱} باز در روایت است که: «خداوند، حیا را ده جزء کرده است. نه جزئش را به

۸. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۹۶۴.

۹. همان، ج ۷۷، ص ۱۵۱.

۱۰. غررالحکم، ج ۴۶۶۶ و ۲۷۸۷؛ تحف‌المقول، ص ۴۷ و ۵۹ و ۳۱۳؛ النخال، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۵۵.

۱۱. مصباح الشریعة، ص ۱۹۰.



زن‌ها داده است و یک جزئی را به مردها. زن، عقد که می‌شود، یک جزء از حیایش می‌رود. بعد که باردار می‌شود، یک جزء دیگرش می‌رود. بچه‌اش که به دنیا می‌آید، یک جزء دیگرش می‌رود و...»^{۱۲}. مراتب حیا هم در احادیث، آمده است: «حیای از مردم، حیای از خود، حیای در تنهایی یا حیای از خدا»^{۱۳} و در همه اینها مفاهیم عمیق روانشناسی هست.

ما یک پرسش‌نامه را با کمک بیش از ده روانشناس و صد دانشجو، راجع به حیا تهیه کردیم. سؤالات این پرسش‌نامه را از روایات گرفتیم و خیلی سعی کردیم تا با مصادیق، تطبیق بدهیم (پرسش‌نامه‌ها را معمولاً اول روانشناس‌ها می‌بینند و بعد به یک عده می‌دهند. اگر سؤالات زیاد بود، با رایانه استخراج می‌کنند و بعد، تحلیل عوامل می‌کنند). شما فکر می‌کنید وقتی که ما می‌گوییم یک زن عقد کرده، حیایش از یک دختر کمتر است و حیای زن باردار، کمتر از یک زن عقد کرده است، یعنی انحراف پیدا کرده اند؟! یعنی به تدریج بی حیا می‌شوند؟! آیا معنایش این است؟ ما این پرسش‌نامه را اخیراً به سیصد نفر از دانشجویان دختر تربیت معلّم دادیم که در آنها مجرد بود، عقد کرده بود، باردار بود، و بچه دار هم بود. در پرسش‌نامه از آنها خواستیم که معلوم کنند مجردند یا متأهل. اگر متأهل اند و عقد کرده هستند، چه قدر از عقدشان گذشته و اگر به خانه همسر رفته اند، بچه دارند یا خیر. هفت هشت تا گزینه این طوری بود. در مورد این سؤال که «دوست دارم روابط زناشویی من با همسر، در روشنایی انجام گیرد»، آنها که از زمان ازدواجشان بیشتر گذشته بود، جوابشان به این سؤال، اکثراً «خیلی موافقم» و «موافقم» بود. این تحقیق، نشان می‌دهد این که در حدیث آمده است حیا کم می‌شود، به معنای بروز انحراف نیست. یک جزء حیا می‌رود، یعنی یک مقدار، در این گونه مسائل، روی آدم باز می‌شود.

پس ما کاربرد دیگری که از روانشناسی در فقه الحدیث می‌توانیم داشته باشیم، همین استفاده از نمونه‌های آماری است، بدون این که به متن حدیث، جسارت کنیم و فکر کنیم

۱۲. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۴.

۱۳. همان، ج ۷۱، ص ۲۶۵؛ غرر الحکم، ج ۳۱۱۲ و ۳۱۱۴ و ۳۱۱۶ و ۳۱۱۹.

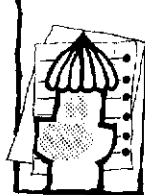
می‌توانیم فقط از طریق روانشناسی و علم روز و نظر مردم، روایت را بفهمیم.

در همین فصل نامه علوم حدیث، برادر بزرگواری یک سلسله مقالاتی دارد با عنوان «دفاع از حدیث». بخش بزرگی از آن مقالات، تا کنون دفاع از احادیث مربوط به زنان بوده است. فرض کنید در حدیث «جهاد المرأة حُسن التبعّل»؛^{۱۴} جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است» و این روایت از حضرت فاطمه زهرا(س) که فرمود: «برای یک زن، خوب است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند»،^{۱۵} ایشان مثل همه حدیث پژوهان، به سند و رجال حدیث و این که آیا سندش درست است، آیا متصل است، آیا متواتر است، و... توجه کرده و به آنچه در درایة الحدیث و رجال الحدیث در وصف حدیث و سندش مطرح است، اشاره کرده است و یک اشاراتی هم به متن و دلالت حدیث دارد، مخصوصاً جایی که از علامه طباطبایی نقل می‌کند و روانشناسی به این بحث (فهم متن)، بسیار کمک می‌کند.

اتفاقاً به نظر می‌رسد که روانشناسی غرب، در مورد زن، می‌گوید که نباید «حُسن التبعّل» داشته باشد. ما به فرهنگ غرب، کاری نداریم؛ به شیوه‌های روانشناسی کار داریم. در بسیاری از تحقیقات مربوط به خانم‌ها می‌توان از خود آنها استفاده کرد. مثلاً یک روانشناس، از خوب شوهرداری کردن، تعریف عملیاتی ارائه می‌کند. حُسن التبعّل یعنی چه؟ تبّعّل یعنی چه؟ حد و رسم و ویژگی‌های تبّعّل و تعریف آن که روشن شد، از اینها سؤال در می‌آید. سؤال که در بیاید، به یک گروه از خانم‌ها پرسش نامه می‌دهیم. با چه پرسش‌هایی؟ با پرسش از خصوصیات که در تعریف حُسن التبعّل، از حدیث گرفته ایم. البته یک کلمه از یک روایت را نمی‌گیریم. از روایات مختلف، شیوه رابطه زن و شوهر را در می‌آوریم و از آنها متوجه می‌شویم که مثلاً منظور معصومان(ع) از حُسن التبعّل، این پنج تاست. بعد، اینها می‌شوند خوراک یک آزمون سی سؤال. اینها را به گروه‌های مختلف از خانم‌ها می‌دهیم. بعد، به دست می‌آید که مثلاً در بین دوستان خانمی که ما تصادفی انتخاب کردیم، طبق این آزمون، پنجاه تایشان «حُسن التبعّل»

۱۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

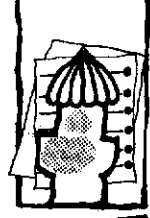
۱۵. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۴.



دارند؛ یکصد تایشان حدّ وسط اند؛ و پنجاه تایشان هم اصلاً حُسن التبعّل ندارند.

حالا ما دو گروه پیدا کردیم: انتهایی که حُسن التبعّل دارند و آنهایی که سوء التبعّل دارند. از این جا کارهای بعدی روانشناس شروع می شود. روانشناس می آید و می گوید که من آزمون هایی دارم که آرامش را می سنجند، یا فرض کنید تربیت فرزندان را می سنجند. این دو گروه را که با ملاک آزمون حُسن التبعّل، در دو قطب مخالف از هم تفکیک کردیم، حالا با تحقیقات بعدی، سلامت روان آنها را، سلامت روان بچه هایشان را، پیشرفت بچه ها را، سازگاری زناشویی و نبودن اختلاف در خانواده و ... را تست می کنیم. این تست ها نشان می دهند که گروه «حُسن التبعّل» ما از نظر آماری تفاوت معناداری با گروه «سوء التبعّل» دارد. اگر نداشت، به هر صورت، حدیث زیر سؤال نمی رود؛ چون روایت را باید از دید امروزی و از منظر دانش های مختلف دید. این که می گویم از دید امروزی یعنی به زبان علم امروز؛ زبانی که با آزمایش و تحقیق به دنیا بگوییم و دنیا هم بفهمد و قبول کند.

اوایل انقلاب، ما با یکی اساتید در دانشگاه تهران - که الآن در دانشگاه «یو. سی. ال. آی (U.C.L.I)» آمریکا، در دوره دکتری درس می دهد - در مورد طرح رایانه ای کردن اصول کافی همکاری هایی داشتیم. این طرح، قرار بود در سازمان برنامه و بودجه اجرا بشود. در جریان این همکاری، به این فکر افتادیم که با دیدگاه های روانشناسی، مسئله قضاوت زنان، مورد ارزیابی قرار بگیرد؛ یعنی چیزی بگوییم که مثلاً امریکایی ها هم بفهمند. به هر صورت، بحث در این است که زن، بیشتر تحت تأثیر عاطفه قرار می گیرد. همه اش در فکر تحقیقات تجربی بودیم که فیلمی در مورد آن درست کنیم. از طرفی با کانون پرورش فکری هم همکاری می کردیم تا فیلم هایی را به وسیله کارگردان های کانون بسازیم. با بعضی کارگردان ها هم صحبت کردیم که سوژه فیلم، طوری باشد که در آن، یک قتل صورت بگیرد؛ ولی داستان، آن چنان پیچیدگی و ابهام داشته باشد که خلاصه آدم دلش به حال قاتل بسوزد. یک مسائلی در فیلم باشد که نهایتاً تماشاگر، دلش بخواهد که قاتل، اعدام یا مجازات نشود. همین الآن در زندان هایمان بچه هایی داریم که با قیافه معصومانه، قتل عمده کرده اند. بعضی، قیافه هاشان طوری است که اگر آدم ببیند، دلش می سوزد. قرار بود مصاحبه با یکی

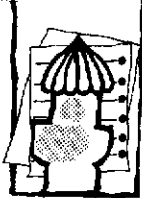


از این گونه افراد را تلویزیون پخش کند؛ پدر مقتول نگذاشت. من گفتم برای این که بقیه افراد درس بگیرند، اجازه بدهید. قاتل، شانزده ساله بود. پدر مقتول گفت: «قیافه این نوجوان و برخورد او، دل مردم را به رحم می آورد. آن قدر ما را تحت فشار قرار می دهند که اعدام نشود. من باید قصاص کنم».

به بحث برگردیم. خلاصه قرار شد با آن استاد دانشگاه، براساس آموزه های حدیثی و کارهای روانشناسی، فیلم بسازیم. بعد برویم به حدود یکصد نفر از خانم ها و آقایان، نشان بدهیم. می خواستیم تاثیر عاطفه در قضاوت خانم ها مشخص شود. فرضیه ما این بود که خانم ها بیشتر دلشان می سوزد. البته مجرم ها طوری بودند که حتماً می بایست اعدام می شدند. یک کسانی نگذاشتند کار ما پیش برود. بعد، رفتار متحجرانه بعضی، باعث شد آن استاد را فراری دادند و به خارج از کشور رفت. حالا من عرضم این است که از این روش ها می شود استفاده کرد.

سومین کاربرد روانشناسی در علم الحدیث، این است که از یک سری کارهای متقنی که در روانشناسی انجام شده و جا افتاده، در فهم آموزه های حدیثی استفاده کنیم. کاربرد اول، این بود که نگاه روانشناسانه به روایات بکنیم؛ دوم این که از روش های آماری روانشناسی استفاده کنیم؛ سوم این که واقعاً یک جاهایی کار شده و به نتایج آنها شک نداریم و ضد دیدگاه های دینی ما هم نیستند. از این موارد، در فهم روایات، استفاده کنیم. مثل طبقه بندی هایی که شده و نگاه سلسله مراتبی دارند. مثلاً عقل انسان، از یک مراتبی می گذرد. به عنوان نمونه، در کتاب طبقه بندی هدف های رفتاری بلوم، راجع به آموزش آمده که اولین چیزی که یاد گرفته می شود، حفظیات است، بعد فهم است و ... در این زمینه، خیلی کار شده است. فهم سلسله مراتب، در فهم روایات، خیلی به ما کمک می کند.

در همین بحث حیای از مردم، حیای از تنهایی، حیای از خود، و حیای از خدا، نگاه سلسله مراتبی، خیلی چیزها را معلوم می کند. چرا حیای از خود، بالاتر از حیای از مردم است؟ در انسان، چه تغییر کیفی ای ایجاد می شود؟ در جلسه ای در دارالحدیث، همین هفته گذشته، روایتی خواندیم با همین نگاه تحلیلی: ائمه (ع) فرموده اند که انسان، چند



روح دارد: روح البدن، روح القوّة، روح الشهوة، روح الإیمان و... ۱۶ دقیقاً می شود پلکانی کشید و گفت که هر مرحله، مقدمه مرحله بعد است و مرحله قبل را دارد و اگر انسان بخواهد به این جا برسد، باید از آن مرحله بگذرد.

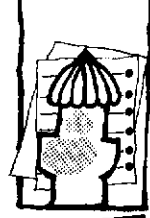
بسیاری از قضایای روانشناسی، یافته های متقن و علمی است و بعضی از بزرگان و دانشمندان مسلمان هم به آنها اشاره کرده اند. من دیدم در اوصاف الاشراف و منازل السائرین، این مراحل، بحث شده و به طور دقیق، مشخص کرده اند که هر مرحله، مقدمه مرحله بعد است. بحث درباره این مراحل رشد انسان، در بسیاری روایات آمده است. مثلاً در مورد همین احادیث معروف تربیت فرزندان در هفت سال اول و دوم و سوم.^{۱۷}

با استفاده از یافته های علمی دقیقی که داریم، حتی می توانیم بگوییم که این روایات، دنبال چه بوده اند. می توانیم با این آمارهای علمی روانشناسی، یک نوع کار فقه الحدیثی انجام بدهیم و در فهم حدیث، یک گام بزرگ برداریم؛ یعنی نگاه روانشناسانه با استفاده از روش های روانشناسانه و یافته های علمی متقن، برای درایت بیشتر متون حدیث، به کار گرفته شوند؛ راه حلی که ما داریم و افتخار ماست و غریب ندارد.

غریب، اکنون در حال یک نوع بازنگری راجع به روانشناسی دین است. زمانی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، ویلیام جیمز، در روانشناسی دین، تلاش هایی کرد که تا جنگ جهانی اول، خیلی در روانشناسی اثر داشت؛ ولی با شکل گرفتن مکتب «رفتارگرایی» و بروز برخی مسائل دیگر، یکباره یک بی مهری جدی نسبت به دین در روانشناسی ایجاد شد. البته دلیل عمده این مسئله، آن بود که متون مذهبی غریب، تاب کارهای علمی را نداشتند و شیوه متألّهان غریب هم شیوه بدی بود که مردم و دانشمندان، از آن، سابقه خوبی در ذهن نداشتند. اخیراً حمله های بدی از منظر روانشناسی نسبت به دین، صورت گرفته است. دانشمندان بزرگی مثل فروید، آلبرت هایگینز و دیگران گفته اند: «دین، پدیده ای است که با بیماری های روانی در رابطه است» - که همان حرف

۱۶. همان، ج ۲۵، ص ۵۴.

۱۷. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۳-۱۹۵ (کتاب النکاح، باب های ۸۲ و ۸۳).



مارکس است - و «انسان متدین، بیمار است».

در غرب، کتاب‌های بسیاری راجع به حمله‌های روانشناسان به دین و دینداری نوشته شده است. دوباره در این ده بیست سال اخیر، رویکرد به دین، افزایش یافته است. گویا مذهبی‌ها و متألّهان و عالمان مسیحی، علم روانشناسی را بهتر یاد گرفتند و با اعتماد به نفس بیشتری وارد میدان شدند. علاوه بر این، پیامدهای علوم جدید، بخصوص انسانگرایی اگزیزستانسیالیستی و خود محوری‌هایی که انسان دارد، سبب شده که الآن با دیدگاه‌های مثبت تری دارند در زمینه «روانشناسی دین»، کار می‌کنند و در مورد «تجربه دینی» مطالعه می‌کنند که دریابند اولاً کشف و شهود و اشراق، چیست و ثانیاً آیا متدینان، سالم ترند یا نه. یک نوبت، یک قدم جلوتر رفتند و گفتند: اصلاً روانشناسی ما بر مبنای متون مذهبی باشد. یک کارهایی را هم شروع کردند و چون به قول خودشان مسیحیت، تاب آن را ندارد، نتوانستند کاری از پیش ببرند و عقب نشینی کردند. الآن نگاه غرب و روانشناسان به متدینان و به مطالعه دین، مثبت شده است.

این نکته را بنده خیلی جاها عرض کرده‌ام که اگر ما در حدیث، با علم روانشناسی و روش‌هایش کار بکنیم و در روانشناسی هم به حدیث و آموزه‌های آن (مثلاً در زمینه روابط فرد و اجتماع) نظر داشته باشیم، روانشناسی را در دنیا غنا می‌دهد. مسیحیت می‌خواست یک مجموعه مفاهیم روانشناسی ارائه دهد، نتوانست. ما باید بیاییم از دل احادیث، مفاهیم روانشناسی را در بیاوریم. من به دوستان دانشجو گفته‌ام که شما اگر «توبه» را آن گونه که در روایات هست و آن گونه که در کتاب‌های اخلاقی ما هست، خوب بفهمید، این می‌رود در روان درمانی، و بعد، شیوه پیدا می‌شود. به کتاب‌های خارجی هم کاری نداشته باشید. مثلاً اگر یک انسانی، گناهکار باشد، چه طوری واقعاً می‌شود از گناه، برکش گرداند. همه اینها را مطالعه و دسته بندی کنید، می‌شود روان درمانی از دیدگاه اسلام. بعد، با دید غربی نگاه کنید. می‌بیند که یافته‌های شما مثلاً تا شصت درصد مثل نتایج آنهاست. البته لازم است که بینیم آنها چه می‌گویند؛ ولی باید بدانیم که ما چیزی اضافه بر آنها داریم و می‌توانیم به جامعه مان و به دنیا عرضه کنیم. این، کار بعدی است که باید با همکاری حوزه و دانشگاه انجام شود. ان شاء الله!